

دو فصلنامه پژوهشنامه نسخه‌شناسی متون نظم و نثر فارسی

سال پنجم، شماره سیزدهم، بهار و تابستان ۱۳۹۹

بررسی نسخ خطی لطایف نفیسیه و نقد و تحلیل سبک‌شناسی آن‌ها^۱

محمد رنجبر خرم‌مکانی^۲

دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد یاسوج، یاسوج، ایران

دکتر مهدی فاموری^۳

استادیار زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد یاسوج، یاسوج، ایران (نویسنده مسؤول)

دکتر جلیل نظری^۴

دانشیار زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد یاسوج، یاسوج، ایران

چکیده

لطایف نفیسیه کتابی در مناقب اویس بن عامر مرادی، ملقب به اویس قرنی، اثر احمد بن محمود اویسی، از جمله متون صوفیانه در قرن دوازدهم هجری قمری است که به نثری بینابین نگارش یافته و علاوه بر شرح حال، مدح و مناقب اویس قرنی، به سبب سادگی و ایجاز، مباحث عرفانی عمیقی را در خود گنجانده است. مؤلف این اثر را در ۱۱۵۶ق، به نثر آمیخته به نظم در یک دیباچه، ۲۵ لطیفه و یک خاتمه تدوین کرده است. تاریخ تألیف آن را نویسنده در صفحه سوم کتاب، ۱۱۵۶ق عنوان می‌کند. در این اثر، آگاهی‌های ارزنده‌ای نیز

تاریخ پذیرش: ۹۸/۸/۹

تاریخ وصول: ۹۸/۵/۱۹

^۲ m.phd1398@gmail.com

^۳ mehdifamoori@gmail.com

^۴ Jnazari1334@yahoo.com

درباره سلسله اویسیه آمده است. هدف از نگارش این مقاله، معرفی نسخه‌ها و تحلیل سبک‌شناسی لطایف نفیسیه در فضایل اویسیه است. روش تحقیق تحلیلی توصیفی و به صورت کتابخانه‌ای انجام شده و لطایف نفیسیه در سطوح زبانی، نحوی و فکری مورد نقد سبک‌شناسانه قرار گرفته و سپس در سطح ادبی از جهت زیباشناسانه نقد و ارزیابی شده است. حاصل پژوهش نشان می‌دهد که نویسنده کتاب خود را بیشتر به تقلید از نویسندگان سلف خویش نوشته است و نمی‌توان او را صاحب سبک شخصی خاصی دانست، لذا اثر او همچون دیگر آثار ویژگی‌های سبکی همان دوره را داراست و هیچ‌گونه خروج از نرم و هنجار را نمی‌توان در آن شاهد بود. با این حال بسیاری از ویژگی‌های فکری، زبانی و ادبی در این اثر مشهود است. بسامد بالای واژه‌های عربی، تلفیق زبان عربی و فارسی و پیروی از نحو زبان عربی، از جمله ویژگی‌های سبکی این کتاب به شمار می‌رود.

واژه‌های کلیدی

لطایف نفیسیه، احمد بن محمود اویسی، سبک‌شناسی.

۱. مقدمه

اویسیه از جمله سلسله‌های متعدد صوفیه است که مشرب فکری متفاوت و متمایزی از سایر فرقه‌های صوفیه دارند. بر اساس اعتقادات این فرقه، در سیروسلوک عارفانه نیازی به پیر و مرشد نیست. در مقدمه تذکره بغراخانی (تذکره مشایخ اویسیه) که از مؤلفی ناشناس است، درباره فرقه اویسیه چنین آمده است: «بدان که اویسیه جماعتی را گویند که هریک از ایشان را روح مطهری از ارواح مقدسه یکی از انبیاء عظام علیهم‌السلام، یا باطن ایشان تربیت کرده باشد و یا روح مقدس از ارواح اولیاء کرام یا باطن ایشان در عالم شهادت غایبانه مشغول به تربیت باشد، چنان‌که حضرت رسول^(ص)، به نور نبوت غایبانه، حضرت خواجه اویس قرنی

را رحمة الله تعالى علیه، در عالم شهادت تربیت کرده است و به مقصود رسانیده. از آن است که مشایخ اویسی به جذب و سیاست می‌باشند که در صراف‌خانه پیر، ظاهرترین مسین خود را در آتشکده عشق الله بگداخته‌اند و به مردم ظاهر نساخته‌اند و نپرداخته، بلکه در دایره نقطه نون نبوت و قاف قربت حلقه زده‌اند که در او پای بعد راه نیافته است. لاجرم آنان که اقرب‌اند به صاحب سیاست، به نسبت ابعاد به سیاست ظاهر شوند، لابد این طایفه به جذب و سیاست باشند» (تذکره بغراخانی، ۱۳۷۶: ۴). صوفیان اویسی خود را به پیری مشخص مقید نمی‌دانستند؛ لذا معتقد بودند که با توسل به روحانیت پیامبر اکرم^(ص)، قادرند منازل سلوک را بپیمایند و به سرمنزل مقصد برسند. در باورداشت عرفانی آن‌ها به مدد روحانی پیامبر می‌توانستند پرورش یابند: «بدانستند که منصب موافقت و ادب منصبی دیگر است که رسول را ندیده و از وی می‌بایست آموخت» (عطار، ۱۳۷۷: ۱۴). عطار در تذکره الاولیا این فرقه را چنین معرفی می‌کند: «بدان که قومی باشند که ایشان را اویسیان گویند که ایشان را به پیر حاجت نبود که ایشان را با نبوت در حجر خود پرورش دهد، بی‌واسطه غیری چنان‌که اویس را داد، اگرچه به ظاهر خواجه انبیا^(ص) را ندید، اما پرورش از وی می‌یافت. از نبوت می‌پرورد و با حقیقت هم‌نفس بود و این مقام عظیم و عالی است تا که را آنجا رسانند و این دولت روی به که نهد» (همان: ۱۰). این فرقه در تاریخ تصوف، خود را به اویس قرنی منسوب می‌دانند و بر اساس همین مشرب فکری، سلسله آن از طریق اویس قرنی به علی ابن ابیطالب و سپس به پیامبر^(ص) می‌رسد (نک: گولپینارلی، ۱۳۷۸: ۲۷۸) کتاب لطایف نفیسیه اثر احمد بن محمود اویسی در مدح و مناقب اویس قرنی است که در قرن دوازدهم هجری قمری نوشته شده است: «برین روش روزگاری بگذشت و نقل‌های بسیار و اخبار و حکایات بی‌شمار از هر قسم جمع گشت درین ولا که از هجرت رسالت پناهی بعد یک‌هزار و یکصد و پنجاه و ششم سال می‌گذرد و از خوف آنکه مبدا آن اوراق از دست روند و پراکنده و ضایع شوند و به منت آنکه یادگاری ماند و باعث نزول رحمت گردد، پس آن‌همه

نوشته‌ها را با خود به تألیف داد و ملاحظه تقدیم و تأخیر با وجود قصور و ناتوانی و قلت استطاعت به رشته ملامت و علاقه مناسبت در سلک ترتیب منظم و مضبوط گردانید» (اویسی، بی تا: ۴). لطایف نفیسیه کتابی است در نثری بینابین که علاوه بر شرح حال، مدح و مناقب اویس قرنی، به سبب سادگی و ایجاز، مباحث عرفانی عمیقی را در خود گنجانده است که می‌تواند برای محققان و پژوهشگران حوزه عرفان و تصوف حائز اهمیت بوده و لذا مورد اقبال قرار گیرد. «نموده می‌آید که این کلمه‌ای است چند در بیان فضایل قدسیه و احوال علیه ذات ابوالبرکات سر ذات الهی، پرتو صفات نامتناهی، مظهر انوار رحمانیه، مظهر اسرار ربانیه، مکین کنار نبوت، امین اطوار فتوت، مبارز میدان مجاهده، مجاهد ایوان مشاهده، مقبول لایزال محبوب ذوالجلال، سلطان ملت مصطفوی، برهان شریعت نبوی، ملیک ممالک فقر و تجرید فارس مضمار وحدت و توحید قطب ابدال ولایت، مرکز دایره هدایت، قبله بالعین قدوه زاهدین، نفس رحمان آفتاب نهان، سهیل یمن، خورشید قرن، غوث الثقلین، خواجه کونین، بندگی حضرت خواجه اویس بن عامر مرادی قرنی رضی الله تعالی عنه افاض الله تعالی علینا برکاته و اوصل الینا فتوحاته فراهم آورد آن را درویش دل‌ریش، معصیت‌آلود احمد بن محمود برهاند، او را حضرت رب معبود از قید زندان وجود و از آرایش هستی و بود که فی الحقیقه نیست و نیست نمود» (همان: ۲).

۱-۱. پیشینه تحقیق

نسخه‌های کتاب *لطایف نفیسیه* تا به حال تصحیح نشده و کار مستقلی در این مورد انجام نگرفته است. فقط دکتر محمد اخترچیمه، دانشیار دانشکده دولتی جرانواله‌لال‌پور، در مقاله‌ای به معرفی نسخه *لطایف اویسیه* پرداخته که البته بیشتر به فرقه اویسیه و شخص اویس قرنی و محتوای این کتاب از جمله *لطایف* ذکر شده در آن به طور مختصر اشاره کرده و بنابراین از این جهت با موضوع و روند کار این مقاله کمتر همپوشانی دارد؛ این مقاله در شماره ۱۲۲ نشریه زبان و ادب فارسی (۱۳۵۶: ۱۹۷-۲۰۷) به چاپ رسیده است.

۲-۱. معرفی لطایف نفیسیه

لطایف نفیسیه در فضایل اویسیه کتابی به فارسی در احوال و مناقب اویس بن عامر مرادی، ملقب به اویس قرنی، از احمد بن محمود اویسی است. مؤلف، این اثر را در ۱۱۵۶ق، به نثر آمیخته به نظم در یک دیباچه، ۲۵ لطیفه و یک خاتمه تدوین کرده است. تاریخ تألیف آن را نویسنده در صفحه سوم کتاب، ۱۱۵۶ق عنوان می‌کند. در این اثر، آگاهی‌های ارزنده‌ای نیز درباره سلسله اویسیه آمده است. در این کتاب علاوه بر مناقب و مقامات و مراتب و فضایل اویس قرنی، اطلاعاتی ارزنده و گران قدر درباره سلسله اویسیه هم به خواننده ارائه می‌دهد. می‌توان بیان کرد که لطایف اولیه مشحون از لطایف و معارف و حقایق و معرفت و حقیقت باطنی فرقه اویسیه است. دیباچه این اثر در حمد و ستایش ایزد تعالی و سلام و صلوات بر پیامبر اسلام^(ص) و القاب و صفات اویس، و علت تألیف کتاب و تاریخ نگارش و تسمیه آن نگاشته شده است. تمام لطایف در منقبت و فضیلت و احوال و کرامات اویس قرنی و مختصات طریقت ایشان نوشته شده است. خاتمه نیز در اهمیت و فضیلت مطالعه *لطایف اویسیه* به رشته تحریر درآمده است. مؤلف در صفحه ۵ کتاب، نام کامل آن را *اللطایف نفیسیه در فضایل اویسیه* عنوان کرده است. سه نسخه از این کتاب باقی مانده است. یک نسخه در دانشگاه تهران که ۲۵۰ صفحه دارد و در صفحه آخر، یعنی صفحه ۲۵۰، فهرست لطایف را آورده که ۲۴ لطیفه است. صفحه یک نسخه، با انگلیسی کلمه (start) آمده و در صفحه دوم مشخصات نویسنده و سال تألیف آن به انگلیسی ذکر شده که تقریباً ناخواناست. این یگانه نسخه خطی *لطایف نفیسیه* در کتابخانه دانشگاه پنجاب لاهور (پاکستان) به شماره ۶۷۰۲/۷۵۴ است و فیلم و نسخه عکسی آن در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران (ایران) نگهداری می‌شود.

نسخه دوم آن در کتابخانه مجلس شورای اسلامی نگهداری می‌شود. این نسخه دارای ۲۲۴ صفحه و ۲۵ لطیفه است که با شماره ثبت ۲۰۹۳۱۰ تزینات جلد تیماج سرخ، ترنج با

سر و لچکی، ضربی و با خط نستعلیق نوشته شده است. نسخه سوم در مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان به شماره ۴۳۹۴ موجود است. این نسخه که به خط نستعلیق خوش و به خط احمد بن شاه محمد مراد از فرزندان شیخ واسو چیله در تاریخ چهارشنبه ۲۷ رجب ۱۱۶۲ق نگارش آن به اتمام رسیده، دارای عنوان و نشان شنگرف و دارای ۲۱۵ صفحه است.

۳-۱. مؤلف کتاب

مؤلف کتاب لطایف نفیسیه در فضایل اویسیه، احمد بن محمود اویسی چینی است. بنا بر نوشته محمد اخترچیمه از شرح زندگانی احمد بن محمود، اطلاع چندانی در دست نیست. فقط اینقدر معلوم شده است که از مشایخ طریقه اویسی بوده و ظاهراً در قرن دوازدهم هجری در شبه قاره هند و پاکستان می زیسته است (اخترچیمه، ۱۳۵۶: ۱۹۷) در تذکره بغراخانی که تذکره مشایخ اویسیه است نیز اسمی از وی برده نشده؛ زیرا این تذکره در قرن دهم و توسط مؤلفی ناشناس تألیف شده و احتمالاً احمد بن محمود در قرن دوازدهم می زیسته است.

۲. بحث و بررسی

۲-۱. سبک‌شناسی

اصولاً طرز بیان هر نویسنده و شاعری را در آثارشان سبک آن‌ها قلمداد می‌کنند که تا حدودی می‌توان به آن سبک شخصی اطلاق کرد و شیوه بیان گویندگان و نویسندگان در یک دوره تاریخی را سبک آن دوره می‌نامند. آنچه مسلم است اینکه سبک و سبک‌شناسی از اختراعات ایرانیان نیست و قدما «طرز» و «شیوه» را در این باره به کار می‌بردند که تقریباً همان مفهوم سبک را می‌رساند. سبک یک واژه عربی است. «سَبَكٌ، یَسْبِكُ و یَسْبِكُ سَبْکاً الفِضَّةُ: نقره را گداخت و قالب‌ریزی کرد. سَبَكَ الکَلَامُ: سخن را خوب آراست و تهنذیب کرد» (معلوف، ۱۳۸۰: ذیل واژه سبک). بنابراین واژه «سبک» مصدر ثلاثی مجرد عربی به

معنی گداختن و ریختن، قالب‌گیری کردن زر و نقره و «سبکیه» به معنی پاره زر و نقره گداخته و قالب‌گیری مشتق از آن است. اما ادبای اخیر برداشتی دیگر از سبک داشته و آن را به طور مجازی به معنی طرز خاصی از نظم و نثر به کار برده‌اند و می‌توان گفت این واژه را تقریباً معادل «استیل - style» اروپاییان قرار داده‌اند. «واژه فرنگی style از لغت لاتینی stilus مشتق شده است و آن نام ابزاری بوده که برای نقش کردن حروف و کلمات بر روی الواح مومی به کار می‌رفته و مترادف لفظ «قلم» بوده است» (داد، ۱۳۸۵: ۲۷۵). در ادوار مختلف، تعاریف گوناگونی از سبک توسط محققان و صاحب‌نظران برجسته صورت گرفته است. محمدتقی بهار می‌نویسد: «سبک در اصطلاح ادبیات عبارت است از روش خاص ادراک و بیان افکار به وسیله ترکیب کلمات و انتخاب الفاظ و طرز تعبیر. سبک به یک اثر ادبی وجهه خاص خود را از لحاظ صورت و معنی القا می‌کند و آن نیز به نوبه خویش وابسته به طرز تفکر گوینده یا نویسنده درباره حقیقت می‌باشد» (بهار، ۱۳۸۱: ۱۰۵)؛ «طرز بیان اندیشه هنرآفرین است که هم با چگونگی تفکر و هم با چگونگی تصویرسازی‌های او نسبت مستقیم دارد» (دهخدا، ۱۳۷۳: ج ۸، ۱۱۸۲۰)؛ «مسئله‌ای است که بر مفهوم گزینش استوار است» (مهاجر و نبوی، ۱۳۷۶: ۱۰۵)؛ «سبک جز نظم و تحرکی که مردم در اندیشه‌های خود پدید می‌آورند، چیزی نیست» (بوفن، به نقل از محجوب، ۱۳۷۲: ۳۱)؛ سبک - که صنعت و ویژگی خود را از مصنف کسب می‌کند - به معنی شیوه و کیفیتی است که بدان وسیله صاحب اثر رنگ و انگ خاص دریافت و بیان خویش را بر آنچه می‌نویسد، می‌نهد» (یوسفی، ۱۳۶۳: ۱۵۹) شفیع کدکنی معتقد است که سبک حاصل دو عامل است: «۱. انحراف از نرم، ۲. بسامد (فرکانس)» (شفیع کدکنی، ۱۳۷۰: ۶). بنابراین با این اوصاف، در ادبیات، سبک، روشی است که شاعر و نویسنده برای بیان اندیشه‌هایی که در ذهن می‌پرورد، برمی‌گزیند. پس در حقیقت، سبک شیوه گفتن هر شاعر و نویسنده‌ای است و شاعر و نویسنده به واسطه سبک، در تمام مراحل از انتخاب موضوع گرفته تا انتخاب و گزینش

واژه‌ها و اصطلاحات با لحن و سیاق تألیف عناصر گوناگون، تأثیر خود را در اثری که ارائه می‌دهد، بر جا می‌گذارد. ذکر این نکته در اینجا ضروری به نظر می‌رسد که هر سبک در یک محدوده زمانی مشخص به کلی قطع نمی‌شود تا سبک بعدی آغاز گردد، بلکه مدت‌ها طول می‌کشد تا سبکی به‌طور کلی کنار رود و سبک جدیدی جایگزین آن گردد، لذا در این میان سبک‌های بینابینی نیز به وجود می‌آیند.

۲-۲. سطح زبانی

بدون شک برای پی بردن به ویژگی‌های شاخص سبکی لطایف نفیسیه، اثر احمد بن محمود اویسی چینی، بدون در نظر گرفتن ویژگی‌های سبک‌شناختی نثرهای صوفیانه عصر مؤلف راه به جایی نخواهیم برد و نتیجه‌درستی حاصل نخواهد شد. بررسی و تعمق در آثار عرفانی و از جمله نثر صوفیانه نشان می‌دهد که غایت هدف این گونه نثر در ادوار مختلف، تعلیم و آموزش بوده است و عرفا و صوفیه برای آموزش شاگردان و پیروان خویش آثاری را در این حوزه می‌نوشتند که البته تحقیق در این امر نشان می‌دهد که این آثار با وجود تعلیمی بودن خالی از ویژگی‌های نثر منشیانه نیستند. بهار در این باره معتقد است: «افعال و لغات کهنه و غریب و استعمالات دوره اول به تماماً در این کتاب‌ها دیده می‌شود و از این گذشته اصطلاحات خاصی نیز از خود دارد که غالب آن‌ها بعد از این در کتب تصوف مصطلح گردیده است» (بهار، ۱۳۸۱: ج ۲، ۱۹۸). البته این ویژگی و شاخص در آثاری نمود داشت که تا قبل از انحطاط نثر فارسی نوشته شده بودند. اما در قرون دهم تا دوازدهم هجری قمری که مقارن حکومت صفویان در ایران است، به دلیل بی‌تفاوتی پادشاهان صفوی به ادب و زبان فارسی و مهاجرت اجباری نویسندگان و شاعران به خارج از ایران، نثر فارسی سیر نزولی را طی کرد و دچار انحطاط عظیمی شد و کاستی‌های بسیاری در آن راه یافت. در این دو قرن، شیوه نثر مرسل و نثر فنی هنوز رواج داشت و کتاب‌های متعدد با موضوع‌های مختلفی نوشته شد که البته هیچ‌کدام از ارزش ادبی و هنری بهره‌ای نداشتند و

آثاری هم که به نثر ساده نوشته شده، سرشار از کلمات عامیانه است و آنچه به شیوهٔ مصنوع نگارش یافته بسیار متکلفانه است. «نثر این دوره تقریباً بی ارزش است. زبان، عامیانه است و اگر بخواهند ادبی بنویسند متصنع و متکلف و بی مزه می نویسند. انحطاط ادبی از دورهٔ تیموری هم بدتر است. تعارفات و مترادفات و القاب پردازی معمول است و کتبی که حد میانه باشد نادر است» (شمیسا، ۱۳۸۰: ۲۱۳). لذا این گونه استنباط می شود که با این اوضاع نثر، مسلماً نمی توان از نویسندهٔ صاحب سبکی هم در این دوره نام برد. آنچه در نثر این دوره مشهود است، تقلید به نوشتن نثر مصنوع و متکلف است که البته تقلیدها بسیار مبتدی و ناشیانه است و همین موضوع نثر را در سرایشی انحطاط قرار داد. «عدم تعمق و امانت و ترک دقت و مواظبت در سندها و احوال تاریخی و از همه بدتر شیاع مدح و چاپلوسی، نثر این دوره را از رونق انداخته بود» (همان: ۲۱۴). بررسی ها نشان می دهد که نثر صوفیانه نیز از این آفت دور نماند و کم کم این گونه نثر هم به دلیل استفاده از ترکیبات عربی و عبارات خام به جای ترکیبات لطیف و اصطلاحات ظریف فارسی، تبدیل ضرب المثل های شیرین فارسی به عبارات تازی مکرر و بی روح، استعمال افعال گوناگون با پیشاوندهای متعدد و به صیغه های مختلف، از بعید و نقلی و مطلق و انشائی و شرطی و استمراری که هر کدام به شکلی و با ادات و پیشاوندها و پساوندهای مخصوص استعمال می شد، به ماضی های نقلی محذوف الضمیر (وجه وصفی) آن هم بدون قرینهٔ منحصراً شده، مطابقت صفت و موصوف به شیوهٔ عربی و افتادن عبارات از از یکدستی طبیعی، سجع های متوالی، تکلفات بارد، مترادفات پیاپی، تکرار تعارفات و تملق ها، آوردن شعرهای سست، که غالباً اثر طبع خود مؤلفان است (نک: بهار، ۱۳۸۶: ج ۳، ۲۴۹) نثر صوفیانه را نیز دچار تزلزل کرد. از طرف دیگر نه تنها نثر فارسی در این دوره از لحاظ ساختار از جزالت افول کرده، بلکه در معنا و مفهوم هم شاهد انحطاط آن می باشیم. «از سدهٔ دهم، به دلیل شرایط سیاسی حکومت صفویه و اعمال محدودیت های اجتماعی برای متصوفه، در متون و منابع متصوفه و به تبع آن در تعداد

تعاریف، افول معناداری مشاهده می‌شود؛ هرچند بعضی از این تعاریف را نیز افرادی که نه تنها خود صوفی نیستند بلکه گاه صوفی‌ستیز نیز هستند، ارائه کرده‌اند» (رضایی، ۱۳۹۵: ۴۲) یکی از علت‌های افول تصوف در قرون ده و یازده هجری قمری، استقرار حکومت شیعه‌مذهب صفویه است که باعث شد تا حد زیادی عرصه بر اهل تصوف تنگ شود و لذا چنان‌که می‌بینیم اثر قابل توجهی هم در این حوزه تألیف نشد؛ اگرچه به مرور و با بهتر شدن شرایط، تصوفی متأثر از مذهب شیعه شکل گرفت که بیش از هر چیز پیرو اندیشه‌های وحدت وجودی ابن عربی بود. «صوفیان این عهد، در ایران و انیران، اثرهایی که غالباً در مرتبه‌های دوم و سوم اهمیت قرار دارند، به نظم و نثر پدید آوردند و آیین پیشینیان را در این راه دنبال کردند. هیچ‌یک از این کتاب‌ها و دفترها ارزش آثار عارفان بزرگ گذشته را ندارد، نه از حال و ذوق و فصاحت آنان در اینجا اثری است و نه از عمق فکر و اندیشه در این‌ها خبری. بیشتر در آن‌ها به بیان آیین‌ها و سنت‌ها، تعبیرها و اصطلاح‌ها و یا تکرار مطلب‌های گذشتگان با شرح و بیانی که درخور زمان باشد، توجه شده است. بعضی هم در شرح حال و اثرها و سخنان عارفان پیشین و یا ترجمه احوال مشایخ متأخر است» (صفا، ۱۳۶۹: ج ۵، ۲۲۲). احمد بن محمود اویسی را نمی‌توان نویسنده‌ای صاحب سبک دانست، بلکه همچون دیگر نویسندگان همعصر خویش، اثرش ویژگی‌های سبک‌شناسی دوره خود را داراست و کمتر در آن می‌توان ابداع و نوآوری را شاهد بود، بلکه بیشتر بر مدار تقلید استوار است. هیچ خروج از نرم و هنجار را در این اثر شاهد نیستیم، بلکه آن را می‌توان دنباله آثار صوفیانه قرن هفتم و هشتم به حساب آورد.

۳-۲. سطح لغوی

۳-۲-۱. بسامد بالای واژه‌ها و ترکیبات عربی

اصولاً نثر صوفیانه از ابتدا تاکنون پر از واژه‌ها و ترکیبات عربی بوده‌اند و لطایف نفیسیه هم از این امر مستثنا نیست و درصد واژه‌ها و ترکیبات عربی در آن بالاست. در سه صفحه

که به صورت راندم از این اثر انتخاب شد، درصد عربی آن ۳۵٪ بود. در قرن دوازدهم که زمان نگارش *لطایف نفیسیه* بوده است، نثر فارسی در دوران انحطاط قرار داشته است و تمایل نویسندگان به عربی‌نویسی و استفاده از واژه‌های عربی به تقلید از نویسندگان سلف خویش، بسامد استفاده از واژه‌های عربی را تا حد زیادی بالا برده بود. صفا هم در این باره معتقد است: «در مورد نفوذ زبان عربی در این دوره مطلبی را که تا آن عهد در زبان فارس و به‌ویژه در نثر سابقه یافته بود، نباید فراموش کرد و آن تأثیر دستوری زبان عربی است در زبان فارسی. البته همچنان که به تصریح گفته‌ام، این تأثیر پیشینه‌ای دراز در زبان فارسی، به‌ویژه از راه نثر پیدا کرده بود، ولی از سده نهم و دهم به بعد این نفوذ چنان ریشه‌دار و مستقر شد که ریشه‌کن ساختن آن شاید هنوز هم نیازمند زمان باشد» (صفا، ۱۳۶۹: ج ۵، ۱۴۴۵). «از آن حضرت رسالت پناه علیه من الصلوة افضلها و من التحیات اکملها حضرت سلطان ولد قدس سره در مثنوی خود می‌فرماید...» (اویسی، بی‌تا: ۵۰)؛ «هرکه از باطن خدیو ختم نبوت و شریعت به پیر متابعت و سلوک بر سنت قولاً و فعلاً و اعتقاداً بهره برگیرد» (۱۵۵)، حق سبحانه جل جلاله در قرآن مجید، حبیب خود را صلعم از مکارم اخلاق به اتم و اکمل و اشرف و اجمل آن می‌فرماید (۲۰۸).

۲-۳-۲. مطابقت موصوف و صفت

در تمام این کتاب موصوف و صفت به تاسی از زبان عربی در عدد و جنس با هم مطابقت می‌کنند و از بسامد بالایی برخوردار است: لمعات بارقات (۱۴)، روحانیت مقدسه (۱۴)، حلیه جلیله (۱۵) روائح انفاس شریفه (۶۲)، والدۀ صالحه ضعیفه (۷۰) مادر ضعیفه (۷۳)، مردان مومن و زنان مؤمنه (۸۱)، مردان مؤمنان و زنان مؤمنه (۸۷)، روضه مقدسه منوره (۱۴۰)، طریقت باطنیه و ولایت غیبیه (۱۴۶).

۲-۳-۳. ترکیب‌های خاص

آن حضرت خواجه اویس رضی الله تعالی عنه به پیغامبر صلی الله علیه و آله و سلم مراراً

یعنی بسیار بار و حاضر شده است به آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم (۳۴)، «شب چهارم او را گوش داشتم اندکی خواب اندر چشمش آمد» (۱۳۹)، «آن حضرت برابر قد و فربه و گشته و گوشت‌ناک و بعضی گفته‌اند که آن حضرت لاغر بود و بود آن حضرت باریک شکم و لاغر میان بود» (۱۰).

۲-۳-۴. کاربرد واژه «سبک» در معنای «کوتاه»

«پس سبک گردانید اویس رضی الله عنه نماز را پس باز داد بر ایشان سلام را» (۸۰)

۲-۴-۲. سطح نحوی

۲-۴-۲-۱. تقلید از نثر سامانی

آثار عرفانی و صوفیانه در هر دوره‌ای تقریباً از نثری روان و ساده برخوردار بودند که بیشتر متأثر از نثر دوره سامانی است و اگر درصد واژه‌ها و ترکیبات عربی را نادیده بگیریم، اویسی قصد داشته است که زبان نوشته‌اش را به نثر سامانی نزدیک کند. «ای پسر جهان پدرت بمرد و نزدیک است که تو نیز بمیری یا به بهشت شوی یا به دوزخ و پدرت آدم و مادرت حوا بمردند و نوح بمرد و ابراهیم خلیل خدا بمرد و موسی کلیم الله بمرد و داود خلیفه خدا بمرد» (۱۰۷). به کار بردن جملات کوتاه و بسامد بالای فعل‌ها از جمله ویژگی‌های نثر سامانی است.

۲-۴-۲-۲. انشای جملات به تاسی از نحو عربی

- آوردن فعل در اول جمله: «بود در آن کشتی از هر قسم مال بی‌شمار» (۱۴۳).

- تلفیق عبارات عربی با فارسی: «در هر نماز بعد تشهد می‌گویم اللهم اغفر للمؤمنین و

المؤمنات ای بار خدایا به بخش مردان مؤمنان و زنان مؤمنه را» (۸۷)؛ «خطبه گفت به اهل نجد قوموا اهل نجد برخاستند» (۷۶)؛ «کثیراً کثیراً لطیفه دهم در تذکرة الاولیا آورده است که چون رسول صلی الله تعالی علیه و سلم وفات خواست کرد» (۸۴).

به کار بردن مفعول مطلق تأکیدی به تقلید از زبان عربی: «و تو پسر ابیطالب هستی پس جزا دهد خدای تعالی جزا دادنی» (۸۱).

– استفاده از «یت» مصدر ساز عربی: روحانیت (۱۴۳)، اهلیت (۱۵۳)، غنیت (۱۵۳)، فردیت (۱۵۷)، رفاهیت (۱۵۹).

جمع بستن با «ات»: عبارات عربیه (۱۵۰)، روایات نقات (۱۵۰)، مقامات و کرامات (۱۵۰)، حلاوات دنیا (۱۵۸)، بلیات نعم (۲۰۸).

– آوردن حرف استیناف عربی «ف» در آغاز جملات فارسی: «اما متابعت آن شیخ می‌کند و مرید می‌شود و از حالت و حلاوت آن شیخ بهره می‌یابد» (۱۵۱)؛ «فاما ایمان غایبانه آورده و متابعت نموده» (۱۵۱).

۲-۴-۳. به کار بردن «گشت» به جای «شد»

«وی از آنجا رفته بود نامید گشت و به مکه باز آمد» (۱۱۰)، «و اخبار و حکایات بی‌شمار از هر قسم جمع گشت» (۳).

۲-۴-۴. جمع بستن با «ان»

باغان (۹)، طفلان (۱۷)، آسمانیان (۱۱۲)، صادقان (۱۲۳)، آسمانیان و زمینیان (۱۳۵).

۲-۴-۵. به کاربردن فعل‌های پیشوندی

«خواستم که دست او واگیرم فرا نداد» (۱۰۳)؛ «من وی را درنیافتم» (۱۰۵)؛ «و کشتی فرو می‌شد» (۱۴۳)؛ «سکرات موت درگرفت» (۱۶۵).

۲-۴-۶. به کار بردن فعل «نیست» به صورت «نه است»

«همه برخاستند گفت هر که نه از کوفه است بنشیند بنشستند پس گفت هر که نه از قرن است بنشیند بنشستند» (۷۵).

۲-۴-۷. به کار بردن «نه» در معنای «نیست»

«نه کسی را با وی الفت و نه او را با کسی صحبت» (۹۸).

۲-۴-۸. منفی کردن افعال به شیوه (نه ... فعل)

«چون باز آمدند دیدند که در آنجا نه قبر بود و نه اثر» (۶۵)؛ «پس نپرسی از من و نه طلب کنی» (۱۰۸)؛ «می‌گوید حقیقت تواضع آن است که نه بیند هیچ کس را مگر یقین کند بهتر است» (۱۱۸)؛ «که نجنبند آدمی مگر به الله تعالی ور در باطن آنست که نه درآید در دل او» (۱۳۱).

۲-۴-۹. کاربرد فعل «دانستن» در معنی «شناختن»

«گفت عمر رضی الله عنه که تو از قرنی گفت آری گفت اویس قرنی را دانی گفت دانم» (۷۵)؛ «مگر شما او را نمی‌دانید یکی گفت ازان حقیرتر است که امیرالمؤمنین او را طلب کند» (۸۴)؛ «غم و شادی نداند» (۷۶).

۲-۴-۱۰. به کار بردن فعل «بایستن»

«که رسول را ندیده بود از وی می‌بایست آموخت» (۸۷).

۲-۴-۱۱. اندر به جای در

«که او را به قیامت همچو گوسپند ربیعه و مصر شفاعت خواهد بود اندر امت من و روی به عمر و علی کرد رضی الله عنهما و گفت شما او را بینید» (۷۵)؛ «گفت از قرن کسی هست اندر میان شما گفتند بلی» (۷۶).

۲-۴-۱۲. آوردن «ب» تأکید بر سر فعل ماضی

«پس این بگفت» (۱۰۷)؛ «برین روش روزگاری بگذشت» (۱۰۳).

۲-۴-۱۳. کاربرد فعل دعایی

«رحمت کناد خدای تعالی بر تو تا داخل شویم مکه را» (۸۱)؛ «گفت تن و جان من فدای رسول صلعم باد» (۱۰۵).

۲-۴-۱۴. کاربرد یای شرطی

«پس اگر چندان خرما یافتی که قوت او را بس کند خسته را صدقه دادی و اگر خرما را

قدر قوت نیافتی خسته را بفروختی و خرما خریدی و روزه بگشادی» (۱۶)؛ «فرمود اگر این کودک به نان خشک قناعت کردی سگ یار خود بگشتی» (۱۲۷)؛ «اگر این کودک به نان جوین قناعت کردی لباس کس ازو مقلوب نگشتی» (۱۲۸).

۲-۴-۱۵. آوردن «ی» تمنا در آخر افعال

«دراز کاشکی از ازل تا به ابد یک شب بودی تا به یک رکوع یا به یک سجود به آخر بردمی و در آن ناله‌های زار و گریه‌های بی‌شمار کردمی» (۱۱۲)؛ «کاشکی عمر را مادر نمی‌زاد و بودی عقیم» (۸۲).

۲-۴-۱۶. جابه‌جایی ارکان جمله

«که حضرت اویس را گلیمی بود از پشم شتران» (۱۷)؛ «حضرت اویس رضی الله عنه می‌چید ریزه‌ها از سرگین دانه‌ها و می‌شست آن‌ها را پس صدقه می‌داد، بعضی را و می‌خورد بعضی را» (۱۸).

۲-۴-۱۷. آوردن «شد» در معنی «رفت»

«پنداشتم که از هوش شد، چون باز به خود آمد» (۱۰۵).

۲-۴-۱۸. به کار بردن «مر»

استفاده از «مر» از ویژگی‌های سبک خراسانی است که اویسی نیز از آن بهره برده: «برای سخت گرفتن او نفس خود را پس بنا کردند مر او را خانه بر دروازه‌خانهای خود و دو سه سال بودی» (۱۶)؛ «و مر او را بازگردانید» (۱۱۰)؛ «در اینجا آن کس خالص مر خدای را باشد» (۱۳۱).

۲-۴-۱۹. کاربرد انواع «را»

– «را» در معنای «به»

من بلال را گفتم (۶۸)؛ «آن مرد گفت که از کجا رسد مرا معاش» (۱۳۳).

– «را» در معنی «برای»

«یعنی مر خدای راست و رسول او را و کتاب او را و مر عامه مسلمانان را و خواص ایشان را یعنی حقی که باید رعایت آن کردن» (۱۲۰)؛ «که رو آر به طرف یکی بس است تو را از روی‌ها» (۱۳۷).

– «را» در معنای «از»

«دیگری را پرسیدند مروت چیست» (۱۲۳).

– «را» در معنای «در»

«هرکه خوشی و شادی سرای آخرت خواهد پس باید که بماند دنیا را» (۱۳۰).

– «را»ی فک اضافه

«و چندی را رای آنست هرکه را از زبان باطن خدیو ختم نبوت و شریعت رسول علیه الصلوة و السلام» (۱۴۷)؛ «دو مرد تا بکاوند مر او را قبر» (۲۳۲).

– «را»ی تبدیل فعل

این نوع «را» معمولاً فعل‌های ربطی را به فعل «داشتن» تبدیل می‌کند (خطیب رهبر، ۱۳۶۷: ۳۵۷). این نوع کاربرد «را»، معمولاً در ادبیات مسبوق به سابقه است: «آسمان را حق بود گر خون بگرید بر زمین» (سعدی)؛ «میمون بن مهران را کنیزک بود» (۲۱۱).

۲-۴-۲۰. تأخیر متمم

«و بدرستی چون قیامت شود بندگان را که درآیند در بهشت» (۷۸)؛ «گفت بعدد گوسپندان ربیعه و مضر بخشیدند از امت محمد صلعم» (۸۶)؛ «پس به بقین دانستم او را در صدق» (۱۲۳)؛ «پس پنداشتم بی شک آن را در قناعت» (۱۲۶).

۲-۴-۲۱. تأخیر مفعول

«اویس را رضی الله تعالی عنه که شفاعت کن بندگان را پس قبول کنه خدای تعالی شفاعت او را مانند عدد ربیعه و مضر» (۷۸)؛ «به درستی که من مکروه می‌دارم شهرت را» (۱۰۸).

۲-۴-۲۲. تأخیر جمله معترضه

«من ترا صعب دوست دارم برای خدای تعالی» (۱۰۵)؛ «اجماع است که راه نماینده به خدای تعالی هم خداوند است سبحانه و تعالی» (۱۳۲)؛ «چون می بیند آن را یاد می کند خدا را عز و جل» (۹۷)؛ «هرم بن جبان او یس را گفت رضی الله عنهم» (۱۳۳).

۲-۴-۲۳. آوردن صفت و موصوف مقلوب

«پس آواز کرد بلند» (۷۹)؛ «پس برخاست شیخ بزرگ درازریش» (۷۹)؛ «یکی توانگر بچه برای وظیفه چاشت خود شهد و نان گندم آورده بود و دویم کودک درویش بچه که نان جو آورده بود» (۱۲۸).

۲-۴-۲۴. کاربرد جمع الجمع

«گفتند او شتربانی است که شتران مردمان می چرانند» (۱۷)؛ «پیغمبر خدای ترا سلام رسانیده است و گفته است که امتان مرا دعا کن» (۸۴).

۲-۴-۲۵. حذف به قرینه معنوی

«وقتی که سخن کرد نفس من با نفس تو و روح مؤمنان با یکدیگر آشنایان [هستند] (۱۰۴)؛ «نصیحت و رفعت خالص شدن و بی غل و غش شدن و بر قدم صدق استادن [است] (۱۲۰).

۲-۴-۲۶. حذف به قرینه لفظی

«می گوید که محامد او بسیار است و فضایل او بی شمار» (۱۱۱)؛ «و این خصال آفت عابدان است و هلاک زاهدان» (۱۲۳)؛ «می گرید که نه شب آرام دارد و نه روز» (۱۴۰).

۲-۵-۲۷. آوردن قید «به عینه» در معنای «دقیقاً»

«همچنین به عینه شیخ شرف الدین یحیی منیری قدس سره در مکتوب خود آورده» (۲۴۷)؛ «و همچنین به عینه در مجالس المؤمنین و تذکرة الاولیا منقول است» (۴۰)؛ «و این حدیث به عینه در رساله بحر الرموز هم مذکور است» (۵۲)؛ «و همچنین به عینه شیخ

نخشی در سلک سلوک گفته است» (۶۱).

۲-۴-۲۸. استفاده از «ی» استمراری

«مدتی گذشتی که از حجره مهتر و بهتر عالمیان دود برنیامدی و سالی رفتی که آن ماه

شب چهارده روشنای چراغ نیافتی» (۱۵۸).

۲-۴-۲۹. بسامد بالای جملات معترضه

معمولاً در نثر صوفیانه جملات معترضه کاربرد فراوانی دارد و نویسندگان برای مدح و دعا از آن بهره می‌گیرند. شایان ذکر است که این‌گونه جملات، اساساً در نثر عارفانه و صوفیانه در مقام حشو ملیح زیبایی خاصی به متن می‌بخشد. «آنکه حضرت اویس رضی الله عنه فرموده است» (۱۵۰).

۲-۴-۳۰. استعمال وجه مصدری به صورت مصدر کامل

«که بدین سبب خود را بر فتراک صاحب‌دولتان این خاندان توان بستن و به حلقه سلسله

علیه این بزرگان توان پیوستن» (۴).

۲-۵. زیبایی‌های ادبی

بررسی در آثار صوفیانه در ادوار مختلف نشان می‌دهد که گرایش به زیبایی‌های ادبی در این آثار دیده می‌شود و نویسندگان این حوزه هم برای تأثیرگذاری بیشتر نوشته‌های خود از صناعات بلاغی بهره برده و در این زمینه کوشیده‌اند که از شگردهای ادبی استفاده کنند. این موضوع تا جایی گسترش می‌یابد که بعضی از آثار منشور عارفانه و صوفیانه به سمت وسوی شعرگونه سوق می‌یابند: «نثر عرفانی هم در بعد زبان و هم در بعد اندیشه گونه‌ای از شعر است، چون از پنهانی‌ترین زوایای مخفی وجود بشر و آنچه برای بشر حل نشده است، سخن می‌گوید. از آن نوساناتی که در اعماق روح انسان می‌گذرد، از عظمت هستی و از عظمت بی‌نهایتی که انسان را فرا گرفته است. بیان زیبا و مؤثر، با امانت و تا حد ممکن مطابق با اصل تجربه عرفانی، هدف گوینده است» (جبری و محمدزاده، ۱۳۸۹: ۷۰) اگر نثر صوفیانه را

در حیطة نثر مرسل قرار دهیم، مسلماً کمتر از زیبایی‌های ادبی برخوردار خواهد بود؛ زیرا ادبی بودن آن خود تصرف در حوزه زبان را برای آن به دنبال خواهد داشت و از طرف دیگر نثر صوفیانه را نمی‌توان فاقد آرایه‌های ادبی دانست؛ زیرا از زیبایی‌های ادبی برخوردار است. از این منظر می‌توان بیان داشت که لطایف نفیسیه نثری بینابین دارد. با اینکه نویسنده به ضرورت از برخی از آرایه‌های ادبی استفاده کرده و متن خالی از جنبه‌های ادبی نیست، ولی به هیچ وجه معنا را فدای لفظ نکرده است. در این باره شمیسا معتقد است: «اگر صنایعی از قبیل سجع و جناس دیده شود، بیشتر ابتدایی و اتفاقی است» (شمیسا، ۱۳۸۰: ۴۱).

۲-۵-۱. صنایع بدیعی

- جناس

«شیخ نخشبی رحمة الله علیه در سلک سلوک می‌فرماید» (۲۰).

- سجع

«چون دلق درویشان از هرجا اندوخته و چون مرقع گدایان پاره پاره به هم بردوخته» (۴)؛ «و این خصال آفت عابدان است و هلاک زاهدان» (۱۲۳)؛ «چون دلق درویشان از هرجا اندوخته و چون مرقع گدایان پاره پاره به هم بردوخته» (۳).

- تضاد

«که هرکه خوشی و شادی سرای آخرت خواهد» (۱۳۰)؛ «در شادی و غم و سود و زیان به او شریک نباشند» (۱۳۱)؛ «که هرچه در عالم از عرش تا فرش هست» (۱۳۲)؛ «و خاک از رنج و راحت و آرزو و قبول و از عزت و خواری مستغنی است» (۱۵۴).

- تنسیق الصفات

«حضرت فرید الدهر وحید العصر بندگی حضرت شیخ محمد فرید چو سلمه الله تعالی می‌فرمودند» (۱۶۹).

- ارسال المثل

«با کریمان کارها دشوار نیست» (۵).

۲-۵-۲. صنایع بیانی

- کنایه

«شیر و بز از یک جا آب می‌نوشیدند» (۱۰۹)؛ «که هرچه در عالم از عرش تا فرش هست» (۱۳۲).

- تشبیه

«پس باید که دست در گنج قناعت زنده بداده» (۱۲۷)؛ «می‌گوید که معرفت در دل بنده همچون آفتاب است» (۱۳۱)؛ «گلیم فقر و نامرادی به دوش برداشت» (۱۵۸)؛ «در آنجا شیخ را پیک اجل در رسید» (۱۶۵)؛ «یکی را از شیران بیشه بلاغت و غضنفران گوشه فراغت پرسیدند» (۱۹۲)؛ «و از خوشی چون گل در پوست نمی‌گنجید» (۶).

- استعاره

«و آسمان چرا خاک ضعیف را بنوازد و خلیفه حضرت خود سازد» (۱۵۴)؛ «بلک به قصد تیمن و استرشاد وسیله ساخت به جناب عنایت‌مآب آن خواجه کونین و غوث ثقلین امید از الطاف بی‌اکناف آن جناب واثق است که این متاع کاسد و بضاعت مزجات به منصفه حضور به حلیه قبول محلی گردد» (۴).

- تلمیح

معمولاً تلمیحات در آثار صوفیانه در قالب اقتباس (آیات، احادیث، سخنان بزرگان و اشعار شاعران عارف مسلک) صورت می‌گیرد. «خداوندا حمد و سپاس تو نامحصور و زبان در وصف و ستایش تو پر عجز و قصور و خود فرموده: "وَقَلِيلٌ مِنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ" (۱)، در بسیاری از موارد نویسنده، مصرعی از شعر شاعران را تضمین کرده است: «ز شاه عجب نیست که التفات کند بر گدای ذلیل الصفات» (۴).

شاهان کم التفات به حال گدا کنند
(حافظ، ۱۳۸۰: ۲۶۶)

حافظ دوام وصل میسر نمی‌شود

«با کریمان کارها دشوار نیست» (۴)

با کریمان کارها دشوار نیست
(مولوی، ۱۳۸۴: ج ۱، ۴۶)

تو مگو ما را بدان شه راه نیست

۶۲. سطح فکری

۱-۶۲. بیان شرح حال اویس قرنی

این کتاب شرح حال اویس قرنی است و نویسنده کوشیده که با مراجعه به کتب و آثار بزرگان حوزه عرفان و تصوف که درباره اویس قرنی و فرقه اویسیه قبل از او نگارش یافته‌اند، شرح حال مبسوطی از زندگی، احوال و مشرب فکری و ایده‌های اعتقادی اویس قرنی و فرقه اویسیه ارائه دهد. نویسنده در این کتاب، کمتر اظهارنظر کرده و بیشتر به نظرات دیگران مراجعه کرده است. «و از کتاب نور احمدی که تصنیف شیخ عبدالله مطری است الله تعالی معلوم می‌شود که کنیت وی رضی الله تعالی عنه ابی عمر بوده» (۵)؛ «حضرت شاه جلال‌الدین محمود اویسی است می‌آرد که قرن محله‌ای است در یمن چون که اول ستون در انجا نهادند و زمین کاویدند از زبر آن زمین شاخ گاو بیرون آمد و شاخ گاو را در لغت عرب قرن گویند پس نام آن محله قرن نهادند و حضرت اویس رضی الله تعالی عنه چون در آن محله می‌ماندند. بنا بر آن حضرت نسبت به وی کردند و قرنی می‌گفتند» (۸).

۲-۶۲. اشاره به پایه‌های اعتقادی و مشرب فکری فرقه اویسیه

این کتاب اساساً در مناقب و مدح اویس قرنی نگارش یافته است، اما در لابه‌لای آن اطلاعات ارزنده‌ای درباره فرقه اویسیه نیز ارائه شده: «پیداست در این کتاب علاوه بر مناقب و مقامات و مراتب و فضایل اویس قرنی، اطلاعاتی ارزنده و گران‌قدر راجع به سلسله

اویسیه هم به دست می‌آید و به وسیله آن در تاریخ تصوف اسلامی راهی مهم و تازه باز می‌شود. باید گفت که لطایف اولیه مشحون از لطایف و معارف و حقایق طریقت و معرفت و حقیقت باطنی اویسیه است» (اخترچیمه، ۱۳۵۶: ۲۰۷). لذا می‌توان از این کتاب مشرب‌های اعتقادی و رسوبات فکری فرقه اویسیه را دریافت: «عمل سیوم از عمل‌هایی که سلسله علیّه اویسیه مبنی بر آن است خاموشی در سخن و معنی این سخن والله اعلم آن است که خاموش باشد زبان او از فضول کلام و گویا باشد دل به یاد حق پادشاه علام در نفخات است» (۱۹۴)؛ «معتقدان سلسله علیّه اویسیه این است که به حکم متابعت، خود را از دنیا و اهل آن دور دارند و عزلت و گوشه‌نشینی اختیار کنند و از خلق و آمیزش آن بالکل جدایی و تنهایی گزینند» (۶۰)؛ «پس معلوم شد که در بزرگان خاندان اویسیه هر دو طریق ذکر هم خفی و هم جلی واقع است» (۱۷۲)؛ «جواب فرمودند که اساس طریقت اویسیه بر هفت چیز است: اول پیروی رسول خدا صلعم، دوم خلوت در انجمن، سیوم خاموشی در سخن، چهارم نظر بر قدم، پنجم هوش در دم، ششم زهرنوشی، هفتم پرده‌پوشی» (۱۸۶)؛ «از اعمال که بنای سلسله علیّه اویسیه رضی الله عنه بر آن است خلوت در انجمن است و آن عبارت است که به ظاهر به خلق پیوستن و به باطن از همه گسستن به صورت یا همه و معنی بی‌همه دست به کار دل بیار تن به فتور دل به حضور تن در خلوت دل» (۱۹۰).

۳-۶۲. شرح اصطلاحات عرفانی

با اینکه کتاب *لطایف نفیسیه* در احوال و مناقب اویس بن عامر مرادی ملقب به اویس قرنی است، نویسنده ضمن تأویل و تفسیر و شروح عرفانی، شرح بسیاری از اصطلاحات عرفانی را نیز آورده است. «ورع به ظاهر آنست که نجنبند آدمی مگر به الله تعالی و در باطن آنست که نه درآید در دل او سوی الله تعالی» (۱۳۱)؛ «تقوای عوام دور شدن است از لوث گناه، و تقوای خواص اجتناب است به سر از مشاهده ماسوی الله پس درین کلمه امر می‌کند آن حضرت رضی الله عنه که هرکه خواهد نسب گیرد و پیوند کند به چیزی که در آخرت او

را به کار آید» (۱۲۶)؛ «قناعت خشنود شدن است به قسمت و پسند کردن به آنچه رصد و گفته‌اند بعضی از حکما قناعت آنست که نگیری هیچ چیز را از کسی و باز نداری هیچ از کسی» (۱۲۷)؛ «و اهل معرفت گفته‌اند که زهد رد گردانیدن است از تمامی آرزوها و به‌سوی راحت در زهد اشارت می‌کند» (۱۲۹). اویسی در شرح و تفسیر این عبارات کمتر از تجارب عرفانی خود بهره گرفته و در این مورد بیشتر متکی به کتب، آثار و اندیشه‌های عرفانی بزرگان این حوزه بوده و از آن‌ها بهره گرفته است. «از مطالعه لطایف اویسیه هویداست که کتابی است جامع و ارزنده درباره‌ی خواجه اویس قرنی است که با استفاده از کتب و تصانیف معتبر و معتمد به رشته تحریر درآمده و مؤلف آن کوشیده است که کلمات و عبارات در فضایل و مناقب خواجه منقح و منظم باشد، چنان‌که گاه‌گاه از بزرگان متقدم و متأخر نقل کرده و در بیشتر موارد از منابع و مآخذ مهم با ذکر اسامی کتب مطالبی مستند را درج نموده است. خودش از سلسله اویسیه بوده و عقیدت فراوان به این طایفه داشته است» (اخترچیمه، ۱۳۵۶: ۲۰۵).

۳. نتیجه‌گیری

لطایف نفیسیه نثری بینابین دارد. این کتاب در عین حال که به خاطر در بر داشتن ویژگی‌های نثر فنی از جمله بسامد بالای واژه‌های عربی، تملیح به آیات و احادیث و اشعار، اما از نثری روان و ساده برخوردار است، نویسنده همگام با موج نویسندگی روزگار خویش این کتاب را نگارش کرده است. مقدمه و لطایف نخستین کتاب بیشتر تمایل به نثر فنی و متکلف دارد، ولی در لطیفه‌های آخر، شاهد نثری ساده‌تر و روان از نویسنده هستیم. نویسنده تمایل زیادی به عربی‌مآبی و عربی‌نویسی داشته و لذا بسامد واژه‌ها و ترکیبات عربی در آن بالاست. وی حتی در انشا و نگارش جملات تحت سیطره‌ی نحو عربی است و از اسلوب زبان عربی پیروی کرده است. با اینکه نثر صوفیانه بیشتر تعلیمی است، از آنجا که نثر این کتاب تمایل به نثر فنی دارد، از صناعات بلاغی و فنون ادبی هم خالی نیست. در حوزه

بدیع، جناس، سجع، تضاد، تنسیق الصفات و ارسال المثل و در حوزه بیان، کنایه، تشبیه، استعاره و تلمیح از بسامد بالاتری در متن برخوردارند. از لحاظ فکری، نویسنده بیشتر به شرح حال اوئیس قرنی پرداخته و در ضمن آن به حکایت‌ها و روایت‌های زندگی وی پرداخته است. همچنین به مبانی اعتقادی و مشرب فکری فرقه اوئیس نیز اشاره کرده و در ضمن نگارش بسیاری از اصطلاحات عرفانی را نیز شرح نموده است.

منابع

۱. اخترچیمه پاکستانی، محمد (۱۳۵۶)، «لطایف اوئیسیه»، تألیف احمد بن محمود، نشریه زبان و ادب فارسی، شماره ۱۲۲، ۱۹۷-۲۰۷.
۲. بهار، محمدتقی (۱۳۸۶)، *سبک‌شناسی (تاریخ تطور نثر فارسی)*، تهران: زوار.
۳. جبری، سوسن و محمدزاده، سید عباس (۱۳۸۹)، «پیوستگی در سبک صوفیانه رشیدالدین میبدی»، فصلنامه تخصصی *سبک‌شناسی نظم و نثر فارسی*، سال سوم، شماره ۲ (پیاپی ۸۸)، ۵۹-۷۶.
۴. حافظ، شمس‌الدین محمد (۱۳۸۰)، *دیوان*، به کوشش خلیل خطیب رهبر، تهران: صفی‌علیشاه.
۵. خطیب رهبر، خلیل (۱۳۶۷)، *کتاب حروف اضافه و ربط*، تهران: سعدی.
۶. داد، سیما (۱۳۸۵)، *فرهنگ اصطلاحات ادبی*، چ ۳، تهران: مروارید.
۷. دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۷۳)، *لغت‌نامه*، زیر نظر محمد معین و سید جعفر شهیدی، چ ۷، تهران: مؤسسه لغت‌نامه دهخدا.
۸. رضایی، مهدی (۱۳۹۵)، «بررسی تحولات در زمانی تعاریف عرفان و تصوف بر اساس متون نثر صوفیه تا سده سیزدهم هجری»، *مجله علمی پژوهشی مطالعات عرفانی*، دانشکده ادبیات و زبان‌های خارجی دانشگاه کاشان، شماره ۲۳، ۳۹-۶۶.

۹. شفیع کدکنی، محمدرضا (۱۳۷۰)، *موسیقی شعر*، چ ۴، تهران: آگه
۱۰. شمیسا، سیروس (۱۳۸۰)، *سبک‌شناسی نثر*، تهران: میترا.
۱۱. صفا، ذبیح‌الله (۱۳۶۹)، *تاریخ ادبیات در ایران*، تهران: فردوس.
۱۲. عطار نیشابوری، فریدالدین محمد (۱۳۷۷)، *تذکره‌الاولیا*، تصحیح محمد استعلامی، تهران: زوار.
۱۳. گولپینارلی، عبدالباقی (۱۳۷۸)، *ملامت و ملامتیان*، ترجمه توفیق سبحانی، تهران: روزنه.
۱۴. محجوب، محمدجعفر (۱۳۷۲)، *سبک خراسانی در شعر فارسی*، تهران: فردوس.
۱۵. معلوف، لوئیس (۱۳۸۰)، *المنجد*، ترجمه محمد بندریگی، چ ۳، تهران: ایران.
۱۶. مولوی، جلال‌الدین محمد (۱۳۸۴)، *مثنوی*، به کوشش محمد استعلامی، تهران: سخن.
۱۷. مهاجر، مهران و نبوی، محمد (۱۳۷۶)، *به سوی زبان‌شناسی شعر (رهیافتی نقش‌گرا)*، تهران: مرکز.
۱۸. ناشناس (۱۳۷۶)، *تذکره بغراخانی*، تصحیح محمد منیر عالم، پاکستان، اسلام‌آباد: مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان.
۱۹. یوسفی، غلامحسین (۱۳۶۳)، *کاغذ زر*، تهران: یزدان.

